

ضرورت و اهمیت گزینش هم‌زمان نظام سیاسی و نظام اقتصادی سازگار و سزاوار با ویژه‌گی‌های افغانستان!

دیباچه

برای توسعه، رفاه و ثبات اجتماعی یک کشور توجه به پیوند میان سیاست و اقتصاد؛ گزینش و اجرای باهم نظام‌های سیاسی و اقتصادی سازگار در آن ضروری می‌باشد. چون از یکسو پیوند تنگ و جداناپذیر میان سیاست و اقتصاد وجود دارد و از سوی دیگر، نظام سیاسی و نظام اقتصادی در درون نظام اجتماعی تعبیه می‌شود. تعبیه درست نظام سیاسی و نظام اقتصادی به چگونگی گزینش گونه‌ای نظام سیاسی و اقتصادی از رهگذری شکل و محتوا بستگی دارد.

بادریغ افغانستان به دلایلی تا اکنون نتوانسته تناسب، سازگاری و اهمیت زندگی‌ساز این موارد مهم را درک و اجرا کند. در نتیجه دچار گسست‌های پی‌درپی سیاسی و اقتصادی در جریان بیش از یک‌سده شده و اکنون هم‌گریبان‌گیرش می‌باشد.

در این کوتاهه تلاش می‌شود که در پیوند و پیرامون این موضوع پرداخته شود و برآیند آن به حیث پیشنهاد و توصیه‌ی دانشی و تخصصی پیش‌کش شود.

بیان مسأله

چنان‌که از تاریخ پیداست زندگی بشر از دوره باستان تا اکنون در درون نظام‌های اجتماعی سامان و سازمان یافته و ادامه دارد. به‌گونه‌ی که هر مرحله‌ی نظام‌های سیاسی و اقتصادی در درون نظام اجتماعی شکل گرفته که اجزای وابسته به یک‌کُل را ساخته است.

وابسته‌گی یاد شده را در مثال نظام اقتصادی دیده می‌توانیم:

ما هنوز با این مشکل روبه‌رو هستیم که نظام‌های اقتصادی تقریباً همیشه یک‌وجه از یک‌کُل بزرگتر را تشکیل می‌دهند.

در مورد نظام‌های فکری، معمولاً بخشی از دیدگاه/اندیشه‌ی جامع‌تر جامعه را تشکیل می‌دهند و نظام‌های واقعی موجود در موارد مختلف با نظام‌های سیاسی خاصی همراه می‌شوند. سپس این پرسش مطرح می‌شود که آیا منطقی است که در مورد مُقَطع/بُرش اقتصادی به گونه‌ی جداگانه بحث شود؟ اجازه دهید در نخست ببینیم که چگونه این امر در مورد سیستم‌های فکری اعمال می‌شود. جدا کردن این‌ها از اندیشه اجتماعی که بخشی از آن هستند، دشوار است. در این زمینه، ما اغلب از ایدئولوژی به معنای یک نظام فکری کامل صحبت می‌کنیم که شامل روابط اقتصادی و همچنین سیاسی و اجتماعی می‌شود. ما باید مراقب اصطلاح ایدئولوژی باشیم. این واژه را ما به معنای عام و خنثی‌تر، مانند واژه دیگری برای اندیشه اجتماعی به کار می‌بریم.

اکنون، برای ملموس بودن، بیایید ایدئولوژی لیبرال (فردگرایی) را به عنوان مثال در نظر بگیریم. مُقَطع اقتصادی این ایدئولوژی، سیستم لیسه فر و به نوعی نسخه مدرن آن نئولیبرالیسم است. احتمالاً می‌توان گونه‌ای ویژه از اقتصاد رفاه را نیز به آن افزود. روشن خواهد شد که این‌ها نکات اساسی هستند، به گونه‌ای که نتایج نظام در حوزه اقتصادی در ارزیابی آن به عنوان یک ایدئولوژی بسیار سنگین است.

همچنین نظام‌های واقعی موجود هستند، که در حالات مختلف یک پیوند خاص میان ساختار اقتصادی و سیاسی را قابل دید می‌سازد. به‌گونه‌ی ویژه و به‌گونه‌ی کلی درست است که سرمایه‌داری با دموکراسی پارلمانی و کمونیسم با یک

سیستم تک حزبی خود، بنابراین با دیکتاتوری پیوند می‌دهد. البته این گونه ارزیابی، مطلق‌گرایی است، دقیق نمی‌باشد. زیرا برتری‌ها (محاسن) اقتصادی کمونیسیم نادیده گرفته می‌شود.

اما آیا این‌گونه ساده است؟ سرمایه‌داری لزوم با دموکراسی و کمونیسیم با دیکتاتوری باشد؟ در رابطه به نکته یکم، یک تجزیه و تحلیل نافذ از اقتصاددان اتریشی- آمریکایی شومپتر (1963) J.A.Schumpeter نشان می‌دهد که این رابطه دست‌کم البته نیاز است.

افغانستان کشوری است که از رهگذری توسعه در مرزی یا برزخ میان زیر توسعه و رو به توسعه قرار دارد. برای رسیدن به توسعه پیش از همه ناگزیر است که پیوند سیاست و اقتصاد را در نظر بگیرد و هم‌زمان نظام سیاسی و اقتصادی سازگار و سزاوار به نیازمندی سیاسی و اقتصادی و با واقعیت‌ها و ویژه‌گی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ژئوپولیتیکی و مذهبی را برگزیند. چیزی که در گذشته به آن توجه نشده است.

مسأله‌ی توسعه نیافته‌گی سیاسی و اقتصادی و در گُل توسعه نیافته‌گی اجتماعی کشور پیوسته ذهنم را به خود جلب کرده بود. این مسأله انگیزه شده تا پژوهشی را از بیست سال پیش در زمینه آغاز کنم. در نتیجه‌ای کاوش و جست‌وجوی حقایق، مشاهده و مطالعه واقعیت‌ها به این نتیجه رسیدم که همه‌ای علل این نابسامانی‌ها در یک علت اساسی گره‌خورده که عبارت از: نبود دانش بومی؛ فکر چاره‌اندیش و عاقبت‌نگر؛ دیدگاه ملی و راهبردی در زمامداران می‌باشد.

همین علت سبب شده که الگوبرداری (تقلید) نادرست از افکار، نظریه‌ها، سیاست‌ها، نظام‌ها و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی گونه‌گون صورت گیرد و کشور به آزمایش‌گاه نظریه‌ها و مکتب‌های گونه‌گون سیاسی و اقتصادی مبدل شود. در نتیجه گسست‌های سیاسی و اقتصادی پی در پی را تا امروز تجربه کند؛ پی‌آمد نهایی آن آشفته‌گی سیاسی، پس‌مانی اقتصادی، دست‌نگری بیرونی، گیرماندن در تنش و رویارویی سنت و تجدد، هم‌گام نشدن با کاروان پیش‌رفت و تمدن بشری و سرانجام گیرماندن در وضعیت ناگوار موجود باشد.

در زیر به اثرات نبود دانش بومی و بن‌مایه‌ی فکری فرهنگی - تمدنی در زمامداران افغانستان در زمینه‌ی اقتصادی اشاره می‌کنم:

-در دهه سوم سده بیستم سرمایه داری دولتی به‌حیث چارچوب رشد و توسعه اقتصادی برگزیده شد و شاه امان الله اصلاحات را در قالب آن آغاز کرد. این شیوه با تفاوت‌های نسبی در نظام‌های پس از وی به گونه‌ای پی‌گیری شد که در زمان نادرخان برخلاف دوره امان الله خان که تأکید اصلی جهت‌دهی مسیر توسعه اقتصادی به روی بخش دولتی استوار بود، با یک چرخش تُند به بخش خصوصی در وجود «بانک ملی» به رهبری مبتکر آن آقای عبدالمجید زابلی واگذار شد. بانک ملی تا بنیادگذاری بانک مرکزی «دافغانستان بانک» با پیروی از لیبرالیسم اقتصادی سرنوشت اقتصاد کشور را در دست داشت. اما پس از دادن شانس مهم به بخش خصوصی در یک اقدام ناسنجیده، خام و انقلابی گونه، ایجاد محدودیت در فعالیت‌های آن در دوره حکومت شاه محمود خان و بی‌توجهی به نگهداری دست‌آوردهای آن صورت گرفت. در حالی‌که با چاره‌اندیشی و استفاده کارا از کارخانه‌ها و شرکت‌های بخش خصوصی وابسته به بانک ملی می‌توانست کمک بسیاری به خود بسنده‌گی اقتصادی افغانستان صورت گیرد.

در دوره صدارت محمد داود تأکید شدید بر نقش غالب بخش دولتی در توسعه اقتصادی (نظام فکری مختلط سرمایه‌داری و ضد سرمایه‌داری)، در دوره صدارت محمد یوسف خان تا موسی شفیق، هم‌زمان با تسلط بخش دولتی، نرمش و توجه بیش‌تر به بخش خصوصی به‌ویژه در آغاز در یک فضای نسبی دموکراسی و لیبرالیسم «مدل افغانستانی»، در دوره ریاست جمهوری داود خان باز هم پیروی از نظام فکری سرمایه‌داری اما با مداخله شدید دولت در اقتصاد که با ماهیت اقتصاد بازار و لیبرالیسم چندان سازگار نبود. سپس حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در آغاز (هرچند در شعار) خواست تا گرایش به نظام فکری سوسیالیستی از خود نشان دهد، اما در عمل با وجود تلاش در تشدید و تقویت سهم بخش دولتی در اقتصاد بنابر واقعیت‌های جامعه نتوانست به شعارهای خود جامه عمل بپوشاند، در دوره حکومت آقای ربانی و طالبان یک رگود و هرج و مرج (انارشی) در اقتصاد تجربه شد و پس از آن نظام اقتصاد بازار و پیروی از لیبرالیسم اقتصادی آن هم به گونه‌ای که در سال‌های نخست با رویکرد "عدم مداخله Laisses Faire" که

نظام فکری مرحله نخست سرمایه‌داری جهانی را تشکیل می‌داد و در سال‌های پسین استفاده از نئولیبرال‌سیم پیش‌رفت. اکنون در حاکمیت طالبان، شکل سامان‌دهی و سازمان‌دهی اقتصادی را می‌توان "نظام سرمایه‌داری متمایل به سرمایه‌داری دولتی" توصیف کرد.

نبود دیدگاه ملی و راهبردی در زمامداران پی‌آمدهای ناگواری را به ویژه در زندگی اقتصادی جامعه به بار آورده است. چون روی‌کرد ارزشی زمامداران در تصمیم‌ها اثرگذار است. به‌گونه نمونه بر پدیده‌ی خاص رشد اقتصادی، احتمالان صدها متغیر تأثیر می‌گذارند. فرآیند انتخاب متغیرها حتمی و گریزناپذیر بوده و انتخاب متغیرها از ارزش‌ها تأثیر می‌پذیرد.

هرگاه نگاه ارزشی زمامداران ملی و راهبردی نباشد، طبیعی‌ست که تنگ‌نظرانه، کوتاه‌بینانه و ناعاقبت‌اندیشانه می‌باشد. این امر در زمینه‌ی سیاسی نیز صدق می‌کند.

وقتی از دانش و فرهنگ بومی سخن می‌گوییم، دانش و فرهنگ دینی (اسلامی) را هم شامل می‌شود. دین بیش‌تر از ۹۹.۹ درصد مردم افغانستان اسلام است. احکام رهنمودی فراوان در "قرآن" کتاب مقدس مسلمانان وجود دارد که در زمینه‌های گونه‌گون به ویژه در زمینه اقتصادی از سودمندی و زندگی ساز برای زمامداران و شهروندان عادی جامعه برخوردار می‌باشد.

ناآگاهی از دانش و فرهنگ بومی و تمدن اسلامی سبب کاهش اعتماد به نفس در زمامداران بوده است. درحالی‌که ما تا دوره‌ی تیموریان مرکز تمدن یک منطقه هستیم. از این‌جا شاعر، هنرمند، رسام، خوش‌نویس، نقاش، معمار و دانش‌مند و امثال این‌ها ظهور می‌کنند و برای دیگران الگو ارائه می‌کنند و دیگران از ما می‌آموزند. درحالی‌که شما در مرکزیت یک فرهنگ و تمدن در سطح منطقه قرار دارید، اعتماد به نفس کافی هم باید داشته باشید.

هرگاه زمامداران کشور در بیش از یک سده‌ای پسین بهره‌مند از دانش بومی، فکر چاره‌اندیش و عاقبت‌نگر، دیدگاه ملی و راهبردی می‌بودند، اکنون سرنوشت مردم و کشور متفاوت می‌بود. چون پربراری دانش و فرهنگ بومی مردم سرزمین ما از ظرفیتی برخوردار است که با آگاهی و بهره‌گیری از آن "بن‌مایه‌ی فکری استوار بر مصدر عقلایی، ارزش‌های فرهنگی، تمدنی، تاریخی، سازگار با ارزش‌های نوین جامعه بشری" در زمینه‌های مدیریتی و راهبری برای زمامداران فراهم می‌شد؛ باور دارم که فرهنگ و دانش بومی مردمان سرزمین ما اکنون نیز از این ظرفیت بهره‌مند است و در آینده نیز بهره‌مند خواهد بود. بسنده است که به آن جس تَعَلُّق (پیوند) را نگه‌داشت و بهره‌برد. اما بی‌تَعَلُّق (بی‌پیوندی) زمامداران افغانستان به آن، سبب شده که از یک‌سو افتخارات و داشته‌های فرهنگی، تمدنی و تاریخی مشترک را همسایه‌های افغانستان به‌گونه‌ای انحصاری مالکیت خود بدانند و در ثبت آن بنام خود در سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (UNESCO) تا جای ممکن تلاش ورزند و از سوی دیگر بی‌تَعَلُّق (بی‌پیوندی) زمامداران سبب شده که افتخارات و ارزش‌های فرهنگی، تمدنی و تاریخی در نصاب آموزشی مکتب‌ها، دانشگاه‌ها، پژوهش‌گاه‌ها، فرهنگ‌سراها به‌گونه‌ای سزاوار گنجانیده نشود و نام شخصیت‌های بزرگ در نهاد‌های رسمی، خیابان‌ها، محلات در درون کشور و نمایندگی‌های سیاسی در بیرون از کشور بازتاب گسترده نیابد و از نام‌های تاریخی محلات، مکان‌ها، آرامگاه‌ها (قبرها) و در کل آثار فرهنگی باستانی پاس‌داری و نگهداری نشود. در نتیجه جس مالکیت و بالندگی نسبت به افتخارات فرهنگی، تمدنی و تاریخی در مردم و به ویژه نسل بالنده و جوان کم‌رنگ گردد. درحالی‌که نگهداری، پاس‌داری از این مفاخر و زنده نگه‌داشتن و تقویت جس بالندگی به آن وظیفه‌ای زمامداران بوده و است. (دست‌برد به نام‌های تاریخی محلات، بی‌پروایی در برابر آرامگاه‌های شخصیت‌های بزرگ از جمله: ابوریحان بیرونی در غزنی، مدرسه (خانقاه) بهاء‌الدین ولد «سلطان العلماء» پدر مولوی جلال‌الدین محمد بلخی در بلخ، انفجار بت‌های بامیان و کم‌رسی به نگهداری از منار جام، منارهای هرات، سیاست‌های فارسی‌سنی‌زانه و...، مایه‌ای شرم‌ساری برای زمامداران افغانستان می‌تواند باشد.)

در پیوند به پربراری و کارآمدی دانش و فرهنگ بومی و تاریخی ما کافی‌ست از سخنان بزرگان دانش، فلسفه، عرفان و فرهنگ بهره برد. به یک نمونه‌ای از سخنان مولوی اشاره می‌کنم:

خلق را تقلید شان برباد داد، ای دوصد لعنت بر تقلید باد !

در این‌جا منظور از تقلید، تقلید کورگورانه و بی‌جاست که اندیشه آدمی را در تنگنای چارچوب فکری دیگران به بند می‌کشد نه تقلید بجا و سودمند!

تقلید حساب شده، دقیق و دوراندیشانه، بجا و سودمند و رایج است. پیرویی از تجربه‌ای مثبت دیگران هزینه‌ها را کاهش می‌دهد و سودمندی را بالا می‌برد.

تقلید نادرست و بی‌جا زمامداران از دانش و روش‌های نوین و ناتوانی در سازگار سازی (مطابقت‌دهی) دانش نوین با فرهنگ بومی مرحله‌ی گذار را در گذرگاه (رشد، توسعه، رفاه و ثبات اقتصادی) طولانی‌تر کرده است.

بنابراین، گفته می‌توانیم که دانش و فرهنگ بومی ما بسیار پربار و کارآمد است؛ به ویژه جای‌گاه ضرب‌المثل‌های رایج در فرهنگ و ادبیات ما نیز بسیار بالاست. ضرب‌المثل‌ها در منطق حکم بُرهان را دارند؛ شماری دارای بار آموزشی و پرورشی و شماری دارای کاربرد رهنمودی در زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه اند که گذشت زمان از ارزش و جای‌گاه آن نمی‌کاهد و هم‌گام با زمان و تمدن بشری گام برمی‌دارند. بهره‌مند بودن مردم و به ویژه زمامداران از آن، در آن‌ها دانش، ورزیده‌گی مدیریتی و رهبری فراهم می‌کند و توانایی آن‌ها را در بهره‌گیری از تئوری‌های بازی و در تعاملات بلند می‌برد.

این نکته را هم ناگفته نگذاریم که آراسته بودن زمامداران افغانستان به دانش و فرهنگ بومی می‌توانست زمینه‌ی جذب برتری‌های همه نظام‌های فکری اقتصادی و سیاسی و نظام‌های اقتصادی و سیاسی را با توجه به ویژگی و نیاز جامعه به‌گونه‌ای فراهم کند که هیچ حساسیت و رویا رویی با ارزش‌های فرهنگ بومی وجود نیاید و به گونه‌ای اثربخش با هم هم‌زیستی کنند. همین‌گونه، زمینه‌ی جذب بهتر تکنیک و تکنولوژی به اقتصاد مهیا می‌شد. به بیان دیگر، زمینه‌ی "پیوند نوده بیگانه به درخت خودی" فراهم می‌گردید.

بادریغ که آراسته نبودن زمامداران افغانستان به دانش و فرهنگ بومی و ناتوانی تلفیق دانش نوین با آن؛ بی‌بهره بودن از فکر چاراندیش و عاقبت‌نگر، دیدگاه ملی و رهبردی و در نهایت جس بی‌تعلقی آن‌ها به ارزش‌های فرهنگی و تاریخی مردمان این سرزمین برای مردم و کشور بسیار هزینه‌بر تمام شده است. پس‌مانده‌گی، وابسته‌گی، تهی‌دستی و وضعیت ناگوار امروز معلول همین علت می‌باشد!

- یک ایراد دیگری که می‌تواند به زمامداران وارد باشد، آن ناتوانی در بهره‌گیری از امکانات بیرونی بوده است. کشورهای دیگر جهان از جمله جاپان و آلمان در زیر اشغال و در اوضاع وابستگی توانستند نه تنها تناسب میان منافع اشغال‌گر و منافع ملی را فراهم کنند که کشورهای شان را به معجزه‌های اقتصادی یکم و دوم در جهان مبدل کردند، اما زمامداران افغانستان در این زمینه تنبل و ناکام مطلق بودند. بسنده است که به بیست سال حاکمیت آقایان حامد کرزی و محمد اشرف غنی احمدزی اشاره شود.

- دلیلی که گزینش نظام سیاسی و نظام اقتصادی سازگار و سزوار به ویژگی‌های کشور را توجه می‌کند عبارت از پیوند سیاست و اقتصاد است.

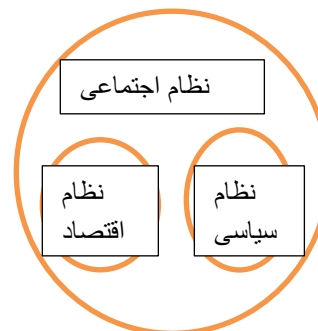
سیاست و اقتصاد دارای پیوند تنگ و جدانشدنی هستند؛ چنان‌که در دیباچه گفته شد، هر یک، بخشی از نظام اجتماعی (کُل بزرگ) را می‌سازد. این پیوند برخاسته از عمل‌کرد نظام‌مند نظام اجتماعی می‌باشد. در این معنا هر یک به عنوان جزء (پاره‌ی) یک کُل در راستای اهداف معین هماهنگ است. پروای هماهنگی میان سیاست و اقتصاد بسیار مهم است. چون‌که هماهنگی سیاست و اقتصاد به ثبات، توسعه و رفاه می‌انجامد اما ناهماهنگی به بی‌ثباتی و از هم‌پاشیده‌گی منجر می‌شود.

- سیاسی شدن اقتصاد و اقتصادی شدن سیاست موردی دیگر از پیوند سیاست و اقتصاد است که در عمل‌کرد دولت‌ها در سطح ملی و روابط بین‌الملل دیده می‌شود؛ گاهی هم اقتصاد ابزار سیاست و سیاست ابزار اقتصاد قرار می‌گیرد.

به باور من، عمل‌کرد هماهنگ سیاست و اقتصاد در یک نظام اجتماعی، اصل است. هم‌زمان حرکات موازی سیاسی و اقتصاد؛ گاهی بنابر انگیزه‌های معین، حرکت سیاست به دنبال اقتصاد و برعکس آن در عمل پذیرفته و رایج است.

نتیجه‌گیری

- ۱ - میان سیاست و اقتصاد پیوند تنگ و جداناپذیر وجود دارد؛
- ۲ - رعایت هماهنگی میان سیاست و اقتصاد در عمل حتمی‌ست؛
- ۳ - نظام‌های سیاسی و اقتصادی در درون نظام اجتماعی تعبیه می‌شوند و به حیث اجزا کل (نظام اجتماعی) در وابستگی و عمل‌کرد هماهنگ قرار دارند؛



۴ - نظام‌های سیاسی و اقتصادی برپایه‌های نظام‌های فکری به وجود می‌آیند؛ چنان‌که نظام سرمایه‌داری رقابت آزاد براساس نظام فکری لیسه فر که مقطع اقتصادی از ایدئولوژی لیبرال است، شکل گرفته و همین‌گونه نظام سرمایه‌داری پیش‌رفته از نظام فکری نئولیبرالیسم و نظام دولت رفاه از نظام فکری اقتصاد رفاه و نظام اقتصادی سوسیالیستی از نظام فکری مارکسیسم و...؛

۵ - نبود دانش بومی، فکرچاره‌اندیش و عاقبت‌نگر، دیدگاه ملی و راهبری در زمان‌داری سبب تقلید نادرست از نظریات، مکتب‌ها سیاسی و اقتصادی و بهره نگرستن از تجربه‌های مثبت کشورهای پیش‌رفته شده و کشور را در بیش از یک سده به آزمایش‌گاه نظریات، مکتب‌های سیاسی و اقتصادی مبدل کرده و در نتیجه کشور را به گسست‌های سیاسی و اقتصادی روبه‌رو کرده است؛ بادریغ که آراسته نبودن زمامداران افغانستان به دانش و فرهنگ بومی و ناتوانی تلفیق دانش نوین با آن برای مردم و کشور بسیار هزینه‌بر تمام شده است؛

۶ - بی‌تعلقی زمامداران به ارزش‌های بومی، فرهنگی و تمدنی ناشی از ناآگاهی از دانش و فرهنگ بومی و تمدن اسلامی سبب کاهش اعتماد به نفس در زمامداران بوده است. درحالی‌که ما تا دوره تیموریان مرکز تمدن یک منطقه هستیم. وقتی شما در مرکزیت یک فرهنگ و تمدن در سطح منطقه قرار دارید، اعتماد به نفس کافی هم باید داشته باشید؛ فرهنگ و دانش بومی مردمان سرزمین ما اکنون نیز از این ظرفیت بهره‌مند است و در آینده نیز بهره‌مند خواهد بود. بسنده است که به آن جس تعلق (پیوند) را نگه‌داشت و بهره‌برد.

۷ - نادیده گرفتن پیوند سیاست و اقتصاد سبب شده کشور نتواند سیاست درست اقتصادی داشته باشد و کشور را با استفاده از برنامه‌های توسعه‌ی به رفاه برساند.

پیشنهاد و توصیه‌ی دانشی و تخصصی

اکنون برپایه‌ی پژوهش‌ها و تحلیل‌های اقتصادی انجام داده‌ام، دریافتم که افغانستان کشوری است دارای منابع طبیعی و بشری فراابنده برای رشد، توسعه، رفاه و ثبات اما درگیر توسعه نیافته‌گی، گسست‌های سیاسی و اقتصادی و بی‌ثباتی‌ها در این زمینه‌ها!

در پژوهش‌های انجام شده، روشن شد که علل توسعه نیافته‌گی اقتصادی و سیاسی افغانستان، بیش از همه در یک علت اساسی گرمخورده که عبارت از: نبود دانش بومی؛ فکر چاره‌اندیش و عاقبت‌نگر؛ دیدگاه ملی و راهبردی در زمامداران

می‌باشد که سبب تقلید نادرست و نابجا از دانش، اندیشه و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی شود و کشور به آزمایش‌گاه اندیشه‌ها، نظریات و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی مبدل گردد و پی‌آمدش گسست‌های پی‌درپی سیاسی و اقتصادی باشد.

موردی دیگری که اثرگذاری هم‌زمان در این نابسامانی داشته، نادیده گرفتن پیوند منطقی و ضروری میان سیاست و اقتصاد، میان نظام سیاسی و نظام اقتصادی و گزینش نظام سیاسی و اقتصادی متناسب، سازگار و سزاوار با ویژگی‌ها، واقعیت‌ها و نیازمندی‌های جامعه‌ی افغانستان می‌باشد.

پس برای پرهیز از اشتباه‌های گذشته، گذار از رویارویی سنت و مدرنیته، کوتاه کردن مرحله‌ی گذار از توسعه نیافتگی به توسعه و جلوگیری از تکرار گسست‌های سیاسی و اقتصادی در آینده، پیش‌نهاد می‌کنم:

۱. از نظام سیاسی متمرکز به نظام سیاسی نامتمرکز گذار شود و نظام اقتصادی سرمایه‌داری مدل مختلط گونه‌ای افغانستانی که سازگار و سزاوار با واقعیت‌ها و ویژگی‌های جامعه‌ی افغانستان است برگزیده شود؛ چون گزینش نظام سیاسی و نظام اقتصادی سازگار زمینه ساز طرح سیاست‌های اقتصادی، برنامه‌های توسعه‌ی و راهبری شده می‌تواند.

۲. بن‌مایه نظام‌های سیاسی و اقتصادی را باید نظام فکری مختلط که در آن ارزش‌های بومی، فرهنگی و تمدنی محوریت داشته باشد، تشکیل دهد.

به بیان دیگر: بن‌مایه، زمینه و نظام فکری نظام سیاسی و نظام اقتصادی را ارزش‌های بومی، فرهنگی، تمدنی و ارزش‌های نوین جامعه‌ی بشری برخاسته از نظریات و مکتب‌های سیاسی و اقتصادی گونه‌گون و تجربیات کشورهای توسعه یافته‌ی جهان باشد، اما با محوریت ارزش‌های بومی، فرهنگ و تمدنی.

چنین بن‌مایه‌ای فکری را می‌توان «نظام فکری مختلط گونه‌ای افغانستانی» نامید. نظام سیاسی و اقتصادی که بر اساس آن شکل می‌گیرد، برخوردار از برتری‌های همه‌ای نظام‌های فکری سیاسی و اقتصادی و نظام‌های سیاسی و اقتصادی می‌باشد. پس گفته می‌توانیم که «نظام مختلط سیاسی و نظام مختلط اقتصادی گونه‌ای افغانستانی» یک نمونه‌ای از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز از عناصر مختلفی است که هم می‌تواند از فضای درونی نظام‌های گونه‌گون بهره ببرد و هم بر پایه‌ای ارزش‌های فرهنگی، تمدنی و ارزش‌های نوین جامعه‌ی بشری استوار باشد. این نمونه می‌تواند به رویارویی سنت و مدرنیته که از دیرباز در کشور ادامه دارد به گونه‌ای پایان بخشد که در نتیجه آن هم سنت ستیزی نشود و هم کشور در سنت‌های ناپسند گیر نماند و هم از دست‌آوردها و ارزش‌های نوین جامعه‌ی بشری استفاده‌ی بهینه کند. پی‌آمد نهایی آن سامان، شگوفایی، پیشرفت، خوبسندگی و استقلال، آشتی سنت و مدرنیته، هم‌گامی با کاروان پیشرفت و تمدن بشری و سرانجام رهایی از وضعیت نامطلوب موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب باشد.

۳. ضرورت به رسمیت شناختن و نادیده نگرفتن دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها و واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی جامعه‌ای افغانستان. این امر زمانی محقق شده می‌تواند که زمینه‌ی سازگاری، هماهنگی و تناسب میان آن‌ها به عنوان جزء از یک کل فراهم شود.

به باور من سازگاری و تناسب سوسیالیسم و اسلام با دموکراسی که از مفاهیم لیبرالیسم فلسفه‌ای جان لاک بیرون آمده در شرایط ویژه ممکن است. حضور احزاب سوسیالیست، اسلام‌گرا یا حضور اندیشه‌های سوسیالیستی و اسلامی در ساختار لیبرال دموکراسی می‌تواند در هم‌زیستی و سازگاری قرار گیرند، در صورتی‌که به عناصر مشترک میان شان تکیه شود.

به باورم آینده‌ی روشن برای افغانستان در راه رسیدن به دموکراسی در سایه‌ی سکولاریزم و لیبرالیسم محقق خواهد شد. چون‌که همه‌ای کشورهای دموکراتیک دنیا بی استثنای نظام سرمایه‌داری را برای اقتصادشان برگزیده اند، هرکشوری غیر این کرده به فقر و استبداد کشیده شده است.

پس کم از کم منطق تجربه‌گرا حکم می‌کند که افغانستان هم لیبرالیسم اقتصادی را برگزیند. هم‌زمان برای داشتن یک دموکراسی مستحکم همراه با توازن قدرت نیروهای اپوزیسیون در برابر نیروهای پوزیسیون قرار داشته باشد. چون

نیروی پوزیسیون برندهی انتخابات حکومت می‌کند و نیروهای اپوزیسیون نقش انتقاد بر عمل‌کرد دولت و آماده‌سازی دور بعدی انتخابات را بدوش دارد.

از سوی دیگر، بنابر فلسفه‌ی دیالکتیک هیگل: هراندیشه‌ای برای این‌که تکامل کند باید با اندیشه‌ی متضاد خود برخورد کند و از برخورد آن‌ها اندیشه‌ی نو حاصل می‌شود که کامل‌تر از اندیشه‌ی اولی‌ست. اگر در نظامی فقط یک گونه (مدل) تفکر سیاسی وجود داشته باشد، یکه تازی می‌کند. چون مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد و با اپوزیسیون برخورد نمی‌کند، اصلاح و پیش‌رفتی هم در رخ نمی‌دهد. اندیشه‌ی که پیش‌رفت نکند روزی منسوخ خواهد شد و در دنیای امروز (مدرن) جایی نخواهد داشت. پی‌آمد یک اندیشه‌ی سیاسی متحجر، منسوخ و پس‌مانده گریبان گیر کل جامعه خواهد شد. برای این‌که اتفاق نیفتد اجازه داده شود، اپوزیسیون در نظام سیاسی شکل بگیرد.

بنابراین، افغانستان نیز به حیث عضوی جامعه‌ای جهانی و دارایی ویژگی‌های خود می‌تواند که از برتری‌ها و عناصر مشترک نظام‌های فکری سیاسی و اقتصادی مختلف استفاده کند، چنان‌که بسیاری از کشورها از جمله فرانسه از ارزش‌های نظام سوسیالیستی مانند برنامه استفاده می‌کند، بی‌آن‌که اصالت لیبرال‌ش را از دست بدهد. در نظام اقتصادی بازار اجتماعی جرمنی که یک نوعی از نظام اقتصادی دولت رفاه است، ما عناصر سوسیالیستی را می‌بینیم. همین‌گونه در نظام اقتصادی دولت رفاه کشور هالند که از موفق‌ترین نظام‌های اقتصادی و عالی‌ترین شکل سرمایه‌داری و نوع ویژه‌ی اقتصاد رفاه است، عناصر سوسیالیستی را دیده می‌توانیم. هرچند در این کشور نظام سرمایه‌داری است اما برای کاهش اختلافات طبقاتی دولت با توافق اجتماعی در تناسبات اقتصادی دخالت می‌کند. وضع مالیات‌های نو، باز تقسیم ثروت حاصل از این مالیات به اقشار کم‌درآمد، در دست داشتن اداره‌ای نهاد‌های عمومی چون بهداشتی و آموزش و پرورش و... را به عهده دارد.

نباید از لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی و سیالیسم هراسید. هر یک این نظام‌های سیاسی و اقتصادی برتری‌های خود را دارند. تنوع افکار اقتصادی در اندیشمندان اقتصادی اسلامی نیز دامنه‌ی گسترده‌ای از آراء و نظریات را تشکیل می‌دهد و به گونه‌ی که تنوع این اندیشمندان از اسلام‌گرایان مطابق با سوسیال دموکرات‌ها را شامل می‌شود تا مدافعان سرسخت بازار آزاد. شماری از آن‌ها اقدام به تطبیق نظریات سوسیالیستی کرده اند تا به وسیله آن نظام سرمایه‌داری غربی را مورد انتقاد قرار دهند.

افغانستان به حیث کشور اسلامی می‌تواند از برتری‌ها و عناصر مثبت و کارآمد نظام‌های فکری سیاسی و اقتصادی و هم نظام‌های سیاسی و اقتصادی در شکل‌دهی نظام سیاسی و اقتصادی خود بهره‌گیرد، هم‌زمان اصالت بومی- فرهنگی و اسلامی نظام سیاسی و اقتصادی الگوی افغانستانی خود را نگه‌دارد. در نهایت، نظام سیاسی و نظام اقتصادی‌اش در قانون اساسی آینده باید مشخص شود، چنان‌که در قانون اساسی سال ۱۳۸۲ مشخص شده است.

دکتر دستگیر "رضایی"

دکتر اقتصاد، پژوهش‌گر مسائل اقتصادی و کارشناس ارشد در امور برنامه‌ریزی و توسعه اقتصادی.

۱۵ اکتوبر ۲۰۲۳

سرچشمه‌ها

۱. رضایی دستگیر، "گذار افغانستان از اقتصاد سنتی، چند ساختاری و ترکیبی به اقتصاد بازار، انتشارات شاهنامه ۱۳۹۱"؛ "نگاهی به سرمایه داری دولتی (سده بیستم) و سرمایه داری (سده بیست و یکم) در افغانستان"، انتشارات کابلستان، بهار ۱۴۰۰؛ "گزیده‌ی مقالات و طرح‌های اقتصادی" انتشارات شاهنامه، جون ۲۰۲۲؛ "به سوی یک نظام اقتصادی بهینه برای افغانستان" انتشارات شاهنامه، پائیز ۱۴۰۱؛ "چارچوب نظری توسعه‌ی اقتصادی افغانستان" شاهنامه، می ۲۰۲۳؛ "زمینه‌ی فکری تاجیکان افغانستان برای عمل راهبردی"، انتشارات شاهنامه، پائیز ۲۰۱۹.

